

برنامه و موقعیت سیاسی ما

توضیح ناشر انگلیسی

در ۴ اوت ۱۹۱۴ فراکسیون سوسیال دموکرات در رایشتاک به اعتبارات جنگی رأی موافق داد، با قبول این استدلال که جنگ برای دفاع سرزمین پدری به ضد ارتجاع تزاری بود، و متون مارکس و انگلس را ذکر کردند که "ثابت" کنند که جنگ به ضد تزاریزم جنگی برای دفاع از تمدن، و وظیفه‌ی مقدس هر پرولتر بود. "صلح مدنی" تا پایان جنگ اعلام شده و مبارزه‌ی طبقاتی "تعطیل شد"، گرچه اقلیت نمایندگان با این اقدامات مخالف بودند، فراکسیون به عنوان یک بلوک رأی داد. تنها در دوم دسامبر بود که کارل لیبکنشت برای اعتبارات بیش تر از رأی دادن امتناع کرد، و پیکار یک نفری اش را علیه جنگ آغاز کرد.

فوراً پس از رأی‌گیری ۴ اوت، جلسه‌ای در خانه‌ی روزا لوکزامبورگ، با شرکت دونکر، ابرلاین، مارچلوسکی، مهرینگ، مایر، و پیک تشکیل شد. این گروه تصمیم گرفت مخالفت آغاز کند، ولی از تشکیل یک حزب مستقل امتناع کرد، و کار درون حزب سوسیال دموکرات را ترجیح داد. روزنامه‌ای - "دی اینترناسیونال" - می‌بایست انتشار یابد، یک شماره از آن در آوریل ۱۹۱۵ بیرون آمد. پس از آزادی روزا لوکزامبورگ از زندان در فوریه‌ی ۱۹۱۶ (جانی که او محکومیت برای "توهین" به اعلیحضرت پیش از جنگ

را باید می‌گذراند)، گروه همچنان جلساتی داشت، نام اسپارتاکوس را برگزید، و کار آژیتاسیون را آغاز کرد. آژیتاسیون در طول جنگ ادامه داشت، ولی جامعه‌ی اسپارتاکوس هرگز خیلی قوی نبود. همه‌ی آژیتاسیون در کمال خفا باید انجام می‌شد، و رهبران اغلب بیش‌تر در زندان بودند. نخستین تلاش ایجاد یک تظاهرات توده‌ای روز (اول ماه) مه ۱۹۱۶ در برلین بود. در ۸ بامداد، کارل لیبکنشت به وسط جمعیت قدم گذاشته و فریاد زد "برچیده باد جنگ!" فوراً او بازداشت شد، و گرچه تظاهرات عظیمی بر له او بود، نتیجه‌ی زیادی از آن حاصل نشد. روزا لوکزامبورگ، یولیان مارچلوسکی، فرانکس مهرینگ، و ارنست مایر و همچنین دیگر رهبران اسپارتاکوس، بیش‌تر دوران جنگ را "در" بازداشت احتیاطی" بودند.

نزدیک پایان سپتامبر ۱۹۱۸ جنگ به زیان آلمان پیچید. اعتصابات کشور را فرا گرفت. بزرگ ارتش‌تاران لودندورف، استعفاء کرد و به هلند گریخت. در ۹ نوامبر یک اعتصاب عمومی در برلین به راه افتاد. صدراعظم، شاهزاده ماکس از بادن، قدرت‌ش را دو دستی به نماینده‌ی فراکسیون سوسیال دموکرات، ابرت تقدیم کرد، و با قیصر، که خلع شده بود، گریختند. با شنیدن این، شیدمان، یکی دیگر از رهبران "اکثریت" سوسیال دموکرات بر پله‌های رایش‌تاگ در جلوی گروه کوچکی از وکلای پارلمانی اعلام جمهوری کرد. دو ساعت بعد، در مرکز برلین، کارل لیبکنشت جمهوری سوسیالیستی را اعلام کرد.

هیچکس تجزیه‌ی ناگهانی دولت را انتظار نداشت. وقایع نوامبر و دسامبر ۱۹۱۸ سیاستمداران راست و چپ را شگفتزده کرد. طبقه‌ی کارگر به مانند سربازان که در وضع غلیان بودند، بود. شوراهای کارگران و سربازان در

سراسر کشور به تقلید آگاهانه ای از مدل شوروی تشکیل شد. و تنها قدرت واقعی را نمایندگی می‌کردند. ولی شوراها در مورد موقعیت خودشان و وظایف مبرمشان روشن نبودند. آن‌ها به عنوان یک قاعده به سرعت گروه‌های سوسیال‌دموکرات موافق را، که هدفشان نگهداشتن "نظم" بود، تحت کنترل در آوردند. نیروهای ارتجاع با دفع‌الوقت کردن شوراها، قادر بودند از شوک بیرون آمده و آغاز به سازماندهی دفاع از خودشان کنند.

نخستین کنگره‌ی شوراهای کارگران و سربازان در ۲۱-۱۶ دسامبر ۱۹۱۸ در برلین تشکیل شد. اکثریت نمایندگان با سیاست معتدل رهبران سوسیال‌دموکرات از نوع ابرت (کوینده) "من از انقلاب اجتماعی مانند طاعون نفرت دارم" موافق بودند. جامعه‌ی اسپارتاکوس فقط ۱۰ تا از ۴۸۹ نماینده‌ی حاضر را داشت. روزا لوکزامبورگ و کارل لیبنگشت برای اینکه آن‌ها "نه از کارگران و نه از سربازان" بودند به جلسه راه داده نشده بودند. کنگره تصمیم گرفت که مجلس ملی باید انتخاب شود. انتخابات برای ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ تعیین شد. در همین حال، کنگره تصمیم گرفت قوایش را به قوه‌ی صرفاً اجرایی در خلال مدت محدود کند.

در خیابان‌ها، وضعی انقلابی وجود داشت. [...]

فشار اوضاع، جامعه‌ی اسپارتاکوس را به جلو راند. از ۳۰ دسامبر تا ۱ ژانویه یک کنفرانس ملی در برلین جلسه‌ی فوری تشکیل داد. نمایندگان، که گروهی مخلوط و به سختی نمایندگان کل جامعه بودند، عمدتاً جوان، و بسیار زیاد تحت تأثیر وقایع روسیه قرار داشتند، دو تصمیم مهم گرفتند: (۱) از حزب سوسیال‌دموکرات ویژه، بیرون آمده و حزبی مستقل، حزب کمونیست آلمان را تشکیل دهند؛ (۲) در انتخابات برای مجلس ملی شرکت نکنند.

(اولی قبول شد ولی دومی با مجادلات روبرو شد.) مناظرات علیه انتخابات: قول دوهل- "خیابان والاترین تریبونی است که ما به دست آورده ایم" - گلویتسکی- "ده مرد در خیابان بیش از ۱۰۰۰ رأی ارزش دارند." روزا لوکزامبورگ در دفاع از شرکت در انتخابات صحبت کرد. [...] در پایان خطابه اش، بنا به گزارش تندنویسی، "ابراز احساسات خفیفی" ثبت شد. کنگره با ۶۶ به ۲۳ رأی، به مخالف شرکت در انتخابات تصمیم گرفت.

پس از بنیانگذاری حزب کمونیست آلمان، وقایع به سرعت اتفاق افتادند. گرچه مدرکی نیست که حزب، مسئول شتابشان بود. در ۴ ژانویه، امیل آیکهورن، رئیس پلیس برلین و عضو حزب سوسیال دموکرات ویژه، توسط رژیم موقتی از کار برکنار شد زیرا او "بی نظمی" در خیابان ها را پایان نبخشیده است. آیکهورن تسلیم را نپذیرفت. تظاهراتی از طرف سوسیال دموکرات ویژه و با حمایت کمونیست ها به راه افتاد. در ۶ ژانویه ساختمان "فور وارتس" اشغال شد، و یک شماره ی انقلابی روزنامه منتشر شد. اشغال تا ۱۳ ژانویه ادامه یافت تا وقتی که وزیر دفاع سوسیال دموکرات نوسکه، سربازان را برای گرفتن کنترل اوضاع فراخواند. پس از قتل عام در "فور وارتس" روشن بود که انقلاب در این لحظه شکست خورده است.

هفته ها برلین در جو بگیر بگیر بود؛ "اسپارتاکوس" برچسبی بود که بر هر عمل خلافی که در شهر افسارگسیخته اتفاق می افتد می زدند. تکنیکی که همیشه به توسط طبقات حاکم به کار برده می شد، اکنون به توسط سوسیال دموکرات ها هم به کار می رفت. "مجرمین" عمده لوکزامبورگ و لیکنشت بودند؛ حتی نامه هایی به ادارات [به آلمانی] "روته فانه" آمد با درخواست از لیکنشت که "از عمه ی باکره ی پیرم بگذرید"، و غیره. رهبران اسپارتاکوس

خروج از شهرها را نپذیرفتند. در شامگاه ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹، آن‌ها به توسط سربازان حکومتی زندانی قلمداد شدند. پس از یک بازپرسی اولیه در هتل ادن، روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت را، گویا برای بردن به زندان، از آنجا دور کردند. در خروج از هتل به طور جداگانه، سربازان هر دو را به طور وحشیانه‌ای کتک زده و به قتل رساندند.

برنامه و موقعیت سیاسی ما^۱

رفقا! امروز وظیفه‌ی ما بحث و تصویب یک برنامه می باشد. انجام این وظیفه تنها به خاطر محظورات رسمی نیست که ما دیروز یک حزب مستقل نوین بنیان گذاشته ایم و یک حزب نوین باید یک برنامه‌ی رسمی تدوین کند. جنبش‌های تاریخی بزرگی علل تعیین‌کننده‌ی شور و مشورت‌های امروزی بوده‌اند. موقع آن فرا رسیده که تمام برنامه‌ی سوسیال دموکراتیک سوسیالیستی پرولتاریا براساس یک بنیان نوین گذارده شود. رفقا! در انجام این، ما خود را با طرحی که مارکس و انگلس دقیقاً هفتاد سال پیش در "مانیفست کمونیست" ریختند، مرتبط می‌کنیم. چنانکه می‌دانید، "مانیفست کمونیست" درباره‌ی سوسیالیزم، با تحقق اهداف نهایی سوسیالیزم به مثابه وظیفه‌ی میرم انقلاب پرولتری، بود. این منظوری بود که مارکس و انگلس در انقلاب ۱۸۴۸ از آن دفاع می‌کردند؛ و همچنین بود که آن‌ها نیز آن را به مثابه اساسی برای فعالیت بین‌المللی پرولتری می‌انگاشتند. پس هر دو، مارکس و انگلس، همراه با همه‌ی مغزهای رهبری‌کننده در جنبش پرولتری، معتقد بودند که وظیفه‌ی میرم کاربرد سوسیالیزم بود. آن‌ها می‌اندیشیدند

^۱ - این متن سخنرانی است که در کنگره‌ی بنیانگذاری حزب کمونیست آلمان (جامعه‌ی اسپارتاکوس) در ۳۱ دسامبر ۱۹۱۸ کرده شد. متن از Politische Schriitan, II (فرانکفورت: انتشارات اروپایی، ۱۹۶۶)، ص ۲۰۱-۱۷۱، اظهارات شنوندگان از Der Grunungsparteitag der KPD ص ۲۰۱-۱۷۲ آمده است. ترجمه‌ی فارسی از متن انگلیسی با مطابقت با متن آلمانی می‌باشد.

همه‌ی آنچه ضروری بود، انجام یک انقلاب سیاسی و تصرف قدرت سیاسی دولت به خاطر ورود فوری سوسیالیزم به عالم گوشت و خون بود. سپس، چنانکه آگاهید، مارکس و انگلس به یک تجدیدنظر کامل در این دیدگاه پرداختند. آن‌ها در [نخستین] پیشگفتار مشترکشان در چاپ [مجدد] "مانیفست کمونیست" در ۱۸۷۲، [درباره‌ی اثر خود] می‌گویند:

"تأکید ویژه‌ی ای روی اقدامات انقلابی قید شده در پایان قسمت دوم نمی‌شود. امروزه آن بخش، از بسیاری جهات، باید طور دیگری بیان شود. نظر به گام‌های عظیم صنایع بزرگ [مدرن] در بیست و پنج سال اخیر و ترقی هماهنگ سازمان حزب طبقه‌ی کارگر، نظر به تجربه‌ی عملی حاصل شده، نخست در انقلاب فوریه، و سپس، باز هم بیش‌تر، در کمون پاریس، آنجا که پرولتاریا برای نخستین بار برای دو ماه قدرت سیاسی را به دست گرفت. این برنامه در برخی جهات کهنه شده است. بخصوص یک چیز را کمون ثابت کرد، اینکه "طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند به سادگی ماشین حاضر و آماده‌ی دولت را بگیرد و برای مقاصد خود به کار اندازد."^۲

جمله بندی واقعی بخشی که گفته شد کهنه شده کدام است؟ به قرار زیر خوانده می‌شود:

"پرولتاریا سیادت سیاسی خود را به کار می‌برد تا تدریجاً همه‌ی سرمایه را از بورژوازی بستاند؛ همه‌ی وسایل تولید را در دست دولت، یعنی، پرولتاریای متشکل به عنوان طبقه‌ی

^۲ - مارکس- انگلس "مانیفست حزب کمونیست"، اداره‌ی نشریات به زبان‌های خارجی، مسکو، ۱۹۵۱، ص ۱۰-۱۱ [با تغییرات جزئی در ترجمه‌ی جدید ما].

حاکم، متمرکز کند، و کل نیروهای مولد را با سرعت ممکن افزایش دهد.

البته، در آغاز این تنها می تواند با دخالت مستبدانه در حق مالکیت و شرائط تولید بورژوازی اثر گذارد؛ لذا با اقداماتی که از نظر اقتصادی نامکفی و غیرقابل مدافعه نظر می رسند، ولی در جریان جنبش، بیرون از خودشان رفته، تعدیات بیش تری را به نظام اجتماعی کهنه ضروری می کنند، و به عنوان وسایل انقلابی کردن کل شیوه ی تولید اجتناب ناپذیرند.

البته اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت خواهد بود.

معهدا در پیشرفته ترین کشورها، به طور عام [مفاد] زیرین مصداق دارند:

(۱) الغای مالکیت زمین و کاربرد تمام بهره های مالکانه برای مصارف عمومی.

(۲) مالیات های تصاعدی سنگین.

(۳) الغای حق وراثت.

(۴) مصادره ی اموال تمام مهاجران و یاغیان.

(۵) تمرکز اعتبار در دست دولت به وسیله ی یک بانک ملی با سرمایه ی دولتی و انحصار مخصوص.

(۶) تمرکز وسایل ارتباطی و انتقالی در دست دولت.

(۷) افزایش در تعداد کارخانه ها و وسایل تولید تحت مالکیت دولت؛ آوردن زمین های لم یزرع به زیر فلاحه، بهبودی در خاک به طور کلی، بنا به یک برنامه ی اجتماعی.

۸) تعهد برابر کار برای همه. تأسیس ارتش های صنعتی،
بخصوص برای کشاورزی.

۹) وحدت صنایع کشاورزی و تولیدی؛ الغای تدریجی تفاوت بین
شهر و ده.

۱۰) آموزش رایگان برای همه ی کودکان در مدارس عامه [دولتی].
الغای کار کودکان در کارخانه به شکل حاضرش. وحدت آموزش
با تولید صنعتی، و غیره و غیره.^۳

چنانکه می بینید، با چند تغییر، این ها وظایفی است که امروز در برابر ما
قرار دارند: کاربُرد و تحقق سوسیالیزم. بین زمانی که برنامه ی بالا تدوین شد
و لحظه ی حاضر، هفتاد سال توسعه ی سرمایه داری قرار دارد. و دیالکتیک
تاریخ ما را دوباره به نظریه ای که مارکس و انگلس در ۱۸۷۲ به عنوان
مخلوط ترک کرده بودند، رساند. در آن زمان، دلایل خوبی برای این اعتقاد
وجود داشت که نظرات قبلیشان غلط بوده است. در این فاصله توسعه ی
بیش تر سرمایه ما را به اینجا می رساند که آنچه در ۱۸۷۲ نادرست بوده،
امروز حقیقتی شده و امروز آنچه مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ در برابرش
قرار داشتند وظیفه ی بلاواسطه است. ولی بین آن نقطه رشد، آن آغاز، و
نظرات و وظایف بلاواسطه ی ما، تمامی توسعه نه فقط سرمایه داری بلکه
جنبش کارگری سوسیالیستی هم قرار دارد، به ویژه در آلمان به عنوان
سرزمین پیشروی پرولتاریای مدرن، این توسعه شکل ویژه ای دارد.

زمانی که پس از سرخوردگی های انقلاب ۱۸۴۸، مارکس و انگلس این
دیدگاه را رها کردند که پرولتاریا می تواند بلاواسطه و مستقیم سوسیالیزم را

۳- همانجا، ص ۹۵-۹۳

تحقق بخشد، در هر کشور حزب سوسیالیست و سوسیال دموکرات با دیدگاه‌های گوناگون به وجود آمد. وظیفه‌ی مبرم این احزاب در همه جا چنین اعلام شد. خرده کاری‌های روزمره در زمینه‌ی سیاسی و اقتصادی تا بتدریج ارتش‌های پرولتاریا را شکل دهند تا آنگاه که توسعه‌ی سرمایه به بلوغ رسد، آماده‌ی تحقق سوسیالیزم باشند. این تغییر بنیان کاملاً متفاوتی بود که برنامه‌ی سوسیالیستی بر آن استقرار یافت، و در آلمان این تغییر شکلی کاملاً تئوپیک به خود گرفت. در آلمان برای سوسیال دموکراسی تا درهم ریختن ۴ اوت ۱۹۱۴^۴ "برنامه‌ی ارفورت"^۵ معتبر بود که طی آن به اصطلاح نزدیک‌ترین حداقل وظایف، نخستین نقشه شمرده می‌شد و سوسیالیزم تنها به عنوان ستاره‌ی راهنمایی در دوردست به عنوان هدف غایی قرار داشت. اما خیلی مهم‌تر از آنچه در برنامه نوشته شده طریقی است که آن برنامه در عمل تفسیر می‌شود. از این نقطه نظر، باید برای یکی از اسناد تاریخی جنبش کارگری ما اهمیت بسیاری قایل شد و پیشگفتاری است که فردریک انگلس برای چاپ مجدد ۱۸۹۵ "مبارزات طبقاتی در فرانسه" اثر مارکس نوشت. این صرفاً به خاطر زمینه‌ی تاریخی نیست که اکنون من این مسأله را دوباره طرح می‌کنم بلکه موضوع به غایت مبرم بوده و وظیفه‌ی تاریخی ما است که برنامه امان را بر بنیانی که مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ ریختند، قرار دهیم.

^۴ - "۴ اوت ۱۹۱۴" اشاره به رأی دادن در مورد اعتبارات جنگی به توسط وکلای پارلمانی سوسیال دموکراسی می‌کند، عملی که پایان انترناسیونال دوم را عیان کرد. در "جزوه‌ی یونوس" روزا لوکزامبورگ به این خیانت به پرنسپ‌های سوسیالیستی حمله‌ی شدیدی می‌کند. ^۵ - "برنامه‌ی ارفورت" توسط کائوتسکی (قسمت تنوریک) و برنشتاین (وظایف پراتیک) برای نخستین‌کنگره‌ی قانونی حزب سوسیال دموکرات آلمان (اس. پ. د.) پس از پایان قوانین آنتی-سوسیالیستی در ۱۸۹۱ تهیه شد. جانشین "برنامه‌ی گتا" به عنوان مشی رسمی (اس. پ. د.) شد. به عنوان الگویی برای احزاب دیگر به کار رفت. مطالبات حداقل و حداکثر را مطرح می‌کند، ولی در مورد دیکتاتوری پرولتاریا چیزی نمی‌گوید. رجوع کنید به نقد برنامه‌ی ارفورت انگلس.

با در نظر گرفتن تغییرات حاصل از تکامل تاریخی، ما کاملاً روشن و دانسته باید به تجدیدنظر عمدی در نظراتی بپردازیم که برای سوسیال دموکراسی آلمان تا سقوط ۴ اوت معتبر شناخته می شد. این تجدیدنظر باید امروز به طور رسمی انجام شود.

رفقا! انگلس در پیشگفتار مشهوری که بر "مبارزات طبقاتی در فرانسه" اثر مارکس در ۱۸۹۵، [دوازده سال] پس از مرگ مارکس نوشت مسأله را چگونه در نظر داشت؟ او پیش از هر چیز، با نظاره به گذشته تا سال ۱۸۴۸، نشان داد این عقیده که انقلاب سوسیالیستی در آستانه‌ی انجام است کهنه شده است و سپس او موضوع را چنین ادامه می دهد:

"تاریخ نشان داده که ما همه، که اینگونه می اندیشیدیم اشتباه می کردیم. تاریخ آشکار ساخت که وضع توسعه‌ی اقتصادی در قاره هنوز تا آمادگی برای الغای تولید سرمایه داری خیلی فاصله داشت. این را بدینسان اثبات کرد که انقلاب اقتصادی که از ۱۸۴۸ تا کنون در سرتاسر قاره رخ داده، صنعت بزرگ را در فرانسه، اتریش- مجارستان، لهستان، و اخیراً، روسیه مستقر ساخته و آلمان کشوری صنعتی در صف اول شده است. تمام این تغییرات بر بنیان سرمایه داری، بنیانی که هنوز در سال ۱۸۴۸ قابلیت بسط عظیمی را داشت، اتفاق افتاده است." پس از جمع‌بندی تغییراتی که در دوره‌ی مذکور رخ داده، انگلس به وظایف مبرم حزب در آلمان می پردازد:

"چنانکه مارکس پیش بینی کرد، جنگ ۷۱-۱۸۷۰ و شکست کمون برای چندی مرکز ثقل جنبش کارگری اروپا را از فرانسه

به آلمان آورد. طبیعتاً سالیان دراز باید می گذشت تا فرانسه بتواند از خونریزی مه ۱۸۷۱ به حال آید.^۶ از سوی دیگر، در آلمان در گرم خانه ای که با ورود بیلیون های فرانسوی ایجاد شده بود، صنعت با سرعت روزافزونی حتی سریع تر و مقاوم تر از رشد سوسیال دموکراسی توسعه یافت.^۷ رشد بی سابقه و شگفت انگیز حزب به پاس فهمی است که کارگران آلمان از خودشان برای استفاده از حق رأی عمومی مصوب سال ۱۸۶۶ نشان دادند و این رشد به گواه ارقامی که اهمیتشان را هیچکس نمی تواند انکار کند، بر تمام جهان آشکار شده است.^۸

و سپس انگلس به شمارش مشهوری پرداخت که نشانگر رشد آرای حزب در هر انتخابات پس از انتخابات بود، تا ارقام سر به میلیون ها زد و از این طریق نتیجه زیر را گرفت:

"با بهره گیری پیرومندان از حق رأی انتخاباتی شیوهی کاملاً نوینی از مبارزه به وسیلهی پرولتاریا پدید آمد. و این شیوهی نوین توسعهی سریعی یافته است. این کشف شده است که دستگاه های دولتی که در آن ها تسلط بورژوازی سازماندهی شده امکاناتی ارائه می دهند که به وسیلهی آن ها پرولتاریا می تواند با خود این دستگاه های دولتی پیکار کند. سوسیال

^۶ - "خونریزی مه ۱۸۷۱" اشاره به شکست کمون و انتقام خونین بورژوازی از آن می کند.
^۷ - "معاهدهی فرانکفورت"، که به جنگ فرانسه- آلمان ۱- ۱۸۷۰ پایان داد، فرانسه را مجبور به پرداخت ۵ بیلیون فرانک غرامات کرد. این مبلغ پایه ای برای آغاز توسعهی صنعتی آلمان شد.

^۸ - در ۱۸۶۶ بیسمارک حق رأی عمومی مردان را به رایشتاک [مجلس ملی] آلمان برد، تا آب باد را از آسیاب [بادهای] سوسیال دموکراسی بگیرد. تلاش او با شکست روبرو شد. در ۱۸۶۷، بیل، لیبکنشت و چهار سوسیال دموکرات دیگر انتخاب شدند.

دموکرات ها در انتخابات پارلمان های گوناگون محلی، شوراهای شهرداری ها و دادگاه های صنعتی شرکت کرده اند. هر جا که با اشغال آن پرولتاریا می توانست امکان اظهار نظری به دست آورد، بر سر آن با بورژوازی در افتاد. در نتیجه، بورژوازی و حکومت به آنجا رسیدند که از فعالیت های قانونی حزب کارگری بیش از فعالیت های غیرقانونی و از نتایج انتخابات خیلی بیش تر از نتایج شورش بیم داشته باشند.⁹

در اینجا انگلس به تفصیل به انتقاد از این اشتباه می پردازد که اصولاً ممکن است در شرایط سرمایه داری مدرن پرولتاریا بتواند به وسیله ی انقلاب خیابانی به چیزی دست بیاورد. به نظر من از آنجا که ما امروز در میانه ی یک انقلاب، یک انقلاب خیابانی با همه ی متعلقات آن قرار داریم، وقت آن است به بررسی این نظریه بپردازیم که تا آخرین ساعت راهنمای مشی رسمی سوسیال دموکراسی آلمان ما بوده، نظراتی که مسئول تجربه ی ما در ۴ اوت ۱۹۱۴ بود. ["احسنت! احسنت!"]

به این ترتیب منظورم این نیست که انگلس با این بیانات، شخصاً مسئولیت همه ی مسیر رشدی را دارد که آلمان از سر گذرانیده است. صرفاً می گویم که این فشرده سند کلاسیکی از نظریه ای است که در سوسیال دموکراسی آلمان زنده بود و درست تر بگویم آن را کشت. رفقا اینجا انگلس با همه ی تخصصی که او همچنین در زمینه ی دانش نظامی^۹ داشت نشان می دهد که دیوانگی محض است باور داشته باشیم که خلق کارگر، در وضع موجود فن نظامی و صنعت، و شهرهای بزرگ امروزی، می تواند انقلابی خیابانی به وجود آورد و

^۹ - انگلس همیشه به هنر جنگ علاقه داشت، و در جنبش به عنوان "ژنرال" شهرت داشت.

پیروز شود. دو نتیجه‌ی مهم از این استدلال گرفته می‌شود. اولاً مبارزه‌ی پارلمانتاریستی نقطه‌ی مقابل عمل مستقیم پرولتاریا قرار داده شده، و آن هم به مثابه تنها وسیله‌ی اجرای مبارزه‌ی طبقاتی قلمداد شده است. از این انتقاد "فقط پارلمانتاریزم" خالص نتیجه شد. ثانیاً به شکل قابل توجهی تمام ماشین نظامی، یعنی قوی‌ترین سازمان دولت طبقاتی، توده‌ی پرولتری چپانده شده در لباس نظامی، پیشاپیش در برابر هر تأثیر سوسیالیستی مصون و غیرقابل دسترسی اعلام شده. وقتی که پیشگفتار اعلام می‌کند، با توسعه‌ی مدرن ارتش‌های عظیم، این گمان جنون است که پرولترها می‌توانند به ضد سربازان مسلح به مسلسل و مجهز به همه‌ی وسایل فنی جدید پایداری کنند: این اظهار به روشنی مبتنی بر این فرض است که هر کس سرباز است پیشاپیش یکباره برای همیشه، حامی طبقه‌ی حاکم باقی می‌ماند.

این اشتباهی است که بر اثر تجربه‌ی معاصر محکوم است، و اعلام آن از جانب مردی که در رأس جنبش ما قرار داشت غیرقابل درک است، اگر توجه نشود که این سند تاریخی تحت چه شرایطی واقعی به وجود آمده است. به خاطر حفظ شرف دو استاد سترگمان، و به ویژه شرف انگلس، که مدت‌ها پس از مارکس مُرد، و همیشه قهرمان وفادار تنوری‌های همکار سترگش بود، باید تأکید گردد چنانچه می‌دانیم انگلس این پیش‌گفتار را تحت فشار مستقیم فراکسیون پارلمانی آن زمان نوشت.* این امر در سال‌هایی رخ داد که

* - همین نکته در "رفورم اجتماعی یا انقلاب" علیه کاربرد پیشگفتار انگلس از طرف برنشتاین برای توجیه تئوری رویزیونیستی خود نیز ذکر شده است. معه‌ذا روزا لوکزامبورگ تفصیل کامل دست‌اندازی و تحریف در اثر انگلس را نمی‌دانست. این انگلس نبود که نظرات ظاهراً رویزیونیستی ذکر شده در اینجا را نوشت. رهبران حزب، با استدلال به خاطر اینکه رایشتاگ تصویب قانون جدید آنتی-سوسیالیست را مذاقه می‌کند و دادن زمینه‌ای به آن‌ها برای حمله به سوسیال‌دموکراسی خطرناک خواهد بود، همه‌ی تیکه‌هایی که در پیشگفتار خیلی

در آلمان پس از قانون آنتی- سوسیالیستی در سال های ۱۸۹۰- درون جنبش کارگری یک جریان قوی افراطی چپ وجود داشت که می خواست رفقای حزبی را از جذب تام به مبارزه ی پارلمانتاریستی صرف برکنار نگاه دارد. برای اینکه این عناصر افراطی را از نظر تئوری شکست دهند، و آن ها را عملاً خنثی کنند، برای اینکه نظرات آن ها را در پناه شخصیت استادان سترگ ما، از توجه توده ها کنار نگهدارند، بیل و رفقا (و این در مورد وضعمان در آن زمان از نظر تئوری و به طور تاکتیکی تئوریک بود: وکلای پارلمانی سرنوشت و وظایف حزب را تعیین می کردند) به انگلس که در خارج می زیست و به قول و قرار آن ها می بایست اطمینان می کرد فشار آوردند که آن پیشگفتار را بنویسد، با این استدلال که این پیشگفتار برای نجات جنبش کارگری آلمان از انحرافات آنارشیستی مطلقاً ضروری است. از آن زمان به بعد، این نظریه ی براتی بر همه ی آنچه سوسیال دموکراسی آلمان کرد و یا نکرد حاکم بود تا تجربه ی ۴ اوت ۱۹۱۴ بر سرمان آمد. این بود چگونگی اعلام پارلمانتاریزم محض. انگلس نتایج عملی کاربرد این پیشگفتار و تئوریش را ندید.

افراطی به نظر می رسیدند، حذف کردند. انگلس اعتراض نمود، ولی قبل از اینکه تغییری بتواند بدهد، مُرد. نسخه اصلی دستنویس، با تغییرات ویراستاری رهبران حزب، پس از جنگ توسط د. ریازانوف، ویراستار آثار مارکس و انگلس، کشف شد. لذا، برای اینکه اینجا فقط نمونه ای آمده باشد، پس از آنکه انگلس دلایل استراتژیکی را که مبارزات باریکادی را به نظر عتیقه ای کرده بحث می کند (حربه های نوین، ساختن خیابان های عریض در نواحی جدید کارگران، و غیره)، تیکه های زیرین حذف شده اند: "آیا به این معنی است که در آینده جنگ خیابانی دیگر نقشی ایفا نخواهد کرد؟ مشخصاً، نه. تنها این معنی را می دهد که از ۱۸۴۸ شرایط برای رزمندگان شخصی [غیرنظامی] سخت تر شده، برای ارتش بهتر. لذا یک جنگ خیابانی آینده فقط موقعی پیروز می شود که این وضع ناموافق با ملاحظات دیگر خنثی گردد. لذا، جنگ خیابانی در ابتدای یک انقلاب بزرگ کم تر از توسعه ی بیش تر چنین انقلابی اتفاق می افتد، و باید با نیروهای بیش تری انجام شود. این نیروها، چنانکه در تمام انقلاب فرانسه، در ۴ سپتامبر و ۳۱ اکتبر در پاریس، سپس حمله ی علنی را به تاکتیک های باریکادی انفعالی ترجیح می دهند."

مطمئنم هر کسی که آثار مارکس و انگلس را می‌شناسد و با روح پاک و زنده‌ی انقلابی که از تمام تعلیمات و نوشته‌هایشان می‌دمد آشناست باید معتقد باشد که انگلس نخستین کسی می‌بود که علیه انحرافات که از پارلماناریزم محض ناشی شد، علیه فساد و خفت جنبش کارگری که در آلمان قبل از ۴ اوت پا گرفت اعتراض می‌کرد. زیرا که ۴ اوت ناگهان از آسمان فرو نیامد، بلکه نتیجه‌ی منطقی همه‌ی آنچه بود که ما روزها و سال‌های پیاپی انجام می‌دادیم. [«احسنت! احسنت!»] مطمئنم که انگلس و مارکس، اگر زنده بود- نخستین کسی می‌بود که با همه‌ی قدرت علیه آن اعتراض می‌کرد، و با دستان نیرومند این ارباب را از فرو غلتیدن به باتلاق باز پس می‌کشید.* ولی انگلس در همان سال که پیشگفتار را نوشت، مُرد. ما او را در ۱۸۹۵ از دست دادیم، و بدبختانه از آن زمان رهبری تنوریک از دست انگلس به دست کائوتسکی^{۱۰} افتاد. نتیجه این شد که در هر کنگره‌ی سالانه‌ی حزب، هر اعتراضی علیه

* - انگلس به کارل کائوتسکی در اشتوتگارت

لندن، ۱ آوریل ۱۸۹۵

بارون گرامی،

کارت پستال رسید. من با کمال تعجب در "فور ورتس [به پیش]" امروز تلخیصی از "دیباجه" ام دیدم، که بدون اطلاع قبلی من چاپ شده و به چنان شکلی مُثله شده که من [در آن] به عنوان یک پوستنده قانونیت به هر قیمت جلوه‌گر می‌شوم. خیلی خوب تر می‌شود اگر همه‌ی آن اکنون در "نویه سایت [عصر جدید]" بیاید تا این برداشت بی‌آبروکننده از میان برود. در این مورد من آنچه را در اندیشه ام دارم هم به لیبکنشت خواهم داد و هم به کسانی که به وی این فرصت را داده‌اند- هر که می‌خواهند باشند- که عقیده‌ی مرا حتی بدون آنکه یک کلمه در آن باره به خودم ذکر شود، تحریف کنند....

(مارکس- انگلس، "برگزیده‌ی مکاتبات"، انتشارات پروگرس، مسکو، چاپ سوم ۱۹۷۵-

ترجمه‌ی فارسی)

^{۱۰} - کائوتسکی، کارل (۱۹۳۸- ۱۸۵۴). عامه‌کننده‌ی مارکسیزم در آلمان. "نویه سایت [عصر جدید] را در ۱۸۸۳ بنیان گذاشت. بخش تنوریک "برنامه‌ی ارفورت" را نوشت. جناح "چپ" حزب را تا پس از ۱۹۰۵ رهبری کرد، سپس رهبر مرکز شد- گرچه موضع سیاسی وی تغییر نکرد. مارکسیزم او به شدت با دارونیزم مخلوط بود. یکی از تنوریسین‌های اصلی انترناسیونال بود. حتی لنین اتوریته‌ی او را تا ۱۹۱۴ قبول داشت.

پارلمان‌تاریزم محض از سوی هر گروه کوچک یا بزرگ انجام می‌شد که با مبارزه‌ی مصرانه‌ی ای در برابر این سترونی ایستادگی می‌کردند، مشی‌ای که نتایج خطرناکش می‌بایست بر همه روشن باشد، به عنوان آنارشیزم: آنارشو-سوسیالیزم، یا کمیت‌ی آنتی-مارکسیزم مَهر زده می‌شد. مارکسیزم رسمی می‌بایست ردایی باشد در خدمت تمام حساب‌سازی‌ها، تمام روی برتافتن‌ها از مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی واقعی، هر اقدام نیمه‌راهی که سوسیال‌دموکراسی آلمان و به طور کلی جنبش کارگری و اتحادیه‌ی ای را به خزیدن در چهارچوب و زمینه‌ی موجود جامعه‌ی سرمایه‌داری محکوم می‌کرد بدون هر کوشش جدی که آن جامعه را تکان بدهد یا از مسیر خارج سازد.

ولی امروز رفقا! ما به نقطه‌ی ای رسیده ایم که می‌توان گفت که ما باز به مارکس ملحق شده ایم، که ما زیر پرچم او پیش می‌رویم. اگر امروز در برنامه‌ی ایمان اعلام می‌کنیم که وظیفه‌ی مبرم پرولتاریا-در یک جمله گفته شود- جز این نیست که از سوسیالیزم یک حقیقت و واقعیت بسازیم، و ریشه و شاخه کاپیتالیزم را نابود کنیم، با گفتن این ما بر زمینه‌ی ای موضع می‌گیریم که مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ ایستاده بودند و در پرنسیب هرگز از آن عدول نکردند. اکنون آشکار شده است که چه چیز مارکسیزم واقعی است و چه چیز مارکسیزم بدلی است، آنچه مدتی دراز مارکسیزم رسمی سوسیال‌دموکراسی آلمان بوده، نیز. [ابراز احساسات] شما از نمایندگان آن مارکسیزم می‌بینید که کارتان به کجا کشیده است. از نمایندگان کوچک و بزرگ ابرت، داوید، و شرکاء^{۱۱} این‌ها نمایندگان مشی‌ای بودند که برای دهه‌ها به عنوان

^{۱۱} - ابرت، فریدریش (۱۹۲۵-۱۸۷۱). کارگر و رهبر تریبونون. وکیل در ۱۹۱۲. کرسی اجرایی (س. پ. د.) را پس از مرگ بیل در ۱۹۱۳ عهده دار شد. با اکثریت (اس. پ. د.) در طول جنگ باقی ماند. به صدر اعظم آنوقت، شاهزاده ماکس از بادن، توصیه کرد که نوسکه را

مارکسیزم حقیقی و فسادناپذیر عنوان می شد. نه، مارکسیزم نمی تواند در این جهت برود، نمی تواند پهلو به پهلو سیاست ضدانقلابی مردانی چون شیدمان^{۱۲} گام بردارد. مارکسیزم واقعی علیه آن ها که در تحریف آن می کوشیدند نیز مبارزه می کند. آن با نقب زدن در زیر بنیادهای جامعه‌ی سرمایه داری، چنان خوب کار می کند که امروز بهترین بخش پرولتاریای آلمان زیر درفش ما، درفش طوفانی انقلاب، مارش می روند. و ما نیز بر روی آن، آنجا که هنوز ضدانقلاب مسلط به نظر می رسد پیروان و همزمان آینده‌مان را داریم. [...] بر اثر جنگ جهانی، برای طبقات سرمایه‌دار با حفظ سلطه‌ی طبقاتی و شیوه‌ی سرمایه‌داریشان هیچگونه راهی برای بیرون آمدن از دشواری هایشان وجود ندارد. و چنین است که ما به حقیقتی رسیده‌ایم که برای نخستین بار توسط مارکس و انگلس در سند عظیم "مانیفست کمونیست" به

برای سرکوبی شورش ملوانان در کیل بفرستد. می خواست سلطنتی مانند انگلیس در آلمان باشد. حوادث او را به تشکیل حکومت موقت در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ کشاند. نخستین رئیس جمهور جمهوری وایمار ۲۵-۱۹۱۹ شد. به عنوان رئیس جمهور وظیفه‌ی خود دانست که نمایندگی "خلق" و نه حزب را کند.

- داوید، ادوارد (۱۹۳۰-۱۸۶۳). رویزیونیست. با و المار روی مسأله‌ی کشاورزی در سال‌های ۱۸۹۰ کار کرد. هوادار عقاید دولت سوسیالیستی و ندرالیستی و المار در طول زندگیش بود. در طول جنگ هوادار اکثریت و سیاست توسعه طلبی بود و نخستین رئیس جمهور مجلس ملی در ۱۹۱۹.

- نوسکه، گوستاو (۱۹۴۶-۱۸۶۸). مبل ساز سابق. اتوریته (س. پ. د.) در مسایل دفاع ملی و نظامی. در جلسه‌ی ۱۹۰۷ انترناسیونال در اشتوتگارت، او علیه قطعنامه‌ی لوکزامبورگ-لنین به ضد جنگ بر اساسی ناسیونالیستی استدلال کرد. وزیر دفاع حکومت ابرت-شیدمان شد و انقلاب ژانویه را فرو نشاند. او به عنوان قصاب و دارزن مشهور بود.

^{۱۲} - شیدمان، فیلیپ (۱۹۳۹-۱۸۶۵). جناح راست سوسیال دموکرات. وکیل ۱۸-۱۹۰۳ و ۳۳-۱۹۲۰. معادن رئیس جمهور رایشتاگ در ۱۹۱۲، ولی به خاطر عدم قبول به ادای احترام به قیصر اخراج شد. مدافع سیاست (س. پ. د.) در طول جنگ بود، کلمات مشهورش: "ما سوسیال دموکرات ها از سرزمین پدري به خاطر فتح آن دفاع می کنیم." در حکومت موقت شاهزاده ماکس از بادن بود. جمهوری را در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ دو ساعت قبل از لیکنشست اعلان کرد. در ۲۰ ژوئن ۱۹۱۹، برای اعتراض به معاهده‌ی ورسای، کابینه را ترک گفت.

عنوان اساس علمی سوسیالیزم گفتند: "سوسیالیزم یک ضرورت تاریخی خواهد شد." و این همان چیزی است که به معنای واقعی کلام تجربه می‌کنیم. سوسیالیزم یک ضرورت شده نه صرفاً به خاطر اینکه پرولتاریا دیگر نمی‌خواهد تحت شرایطی که از طرف طبقه‌ی سرمایه‌دار به او تحمیل شده زندگی کند بلکه، بیش‌تر به خاطر اینکه اگر پرولتاریا وظایف طبقاتی‌اش را انجام ندهد، اگر سوسیالیزم را تحقق نبخشد، همه‌ی ما در آستانه‌ی سقوط هستیم. [ابراز احساسات طولانی]

رفقا، این شالوده‌ی عام برنامه‌ی ما است که امروز به طور رسمی تصویب می‌کنیم، و طرح آن را همه در جزوه‌ی "جامعه‌ی اسپارتاکوس چه می‌خواهد؟" خواندید. برنامه‌ی ما تضاد دانسته‌ای با دیدگاه برنامه‌ی ارفورت دارد. در تضاد، دانسته‌ای است که جدا ساختن مطالبات فوری به اصطلاح حداقل برای مبارزه‌ی سیاسی و اقتصادی از هدف سوسیالیستی به مثابه برنامه‌ی حداکثر. در تضاد دانسته‌ای با آن ما نتایج هفتاد سال تکامل و بالاتر از همه، نتایج فوری جنگ جهانی را از میان می‌بریم، به این ترتیب که می‌گوئیم: برای ما برنامه‌ی حداقل و حداکثر وجود ندارد؛ سوسیالیزم یکی و همان است؛ این حداقلی است که ما امروز باید تحقق بخشیم. ["احسننت! احسننت!"] [...] نگاهی آزمایشنده به مرحله‌ی نخستین انقلاب که اکنون پایان یافته بیفکنیم.

جنبش در ۹ نوامبر آغاز شد. انقلاب ۹ نوامبر با عدم کفایت و ضعف مشخص می‌شد. این شگفت‌آور نیست. انقلاب در پی چهار سال جنگ، چهار سالی که در آن پرولتاریای آلمان با تعلیمات سوسیال‌دموکراسی و اتحادیه‌های آزاد کارگری با بدنامی تحمل‌ناپذیری تعهدات سوسیالیستی‌اش را

آنچنان نفی می‌کرد که در هیچ کشور دیگری سابقه نداشت. ما مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها که اصل رهنمایان پذیرش تکامل تاریخی است، نمی‌توانستیم انتظار بداریم که آلمانی که شبح هولناک ۴ اوت و چهار سال پس از آن را از سر گذرانیده ناگهان در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ انقلابی با شرکت، همراه با آگاهی طبقاتی و هدف مشخص داشته باشد. آنچه ما در ۹ نوامبر تجربه کردیم تا سه چهارم آن سقوط امپریالیزم موجود بود تا پیروزی یک اصل نوین. ["احسنت! احسنت!"]

لحظه‌ی سقوط امپریالیزم، غول پاگلی، که از درون فرو می‌ریزد، آمده بود. دنباله‌ی این سقوط، جنبشی کمابیش بلشویبی بود. جنبشی که عملاً از هرگونه برنامه‌ی آگاهانه خالی بود. تنها منبع اتحاد اصل سرسخت و پا برجای این شعار بود: "از شوراهای کارگران و سربازان". این بیان کلیدی به این انقلاب، علیرغم عدم کفایت و ضعف مراحل اولیه‌اش فوراً مهر انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی می‌داد. در برابر آن‌هایی که بر بلشویک‌های روس افترا می‌باراند نباید فراموش کنیم و باید پاسخ بدهیم: "کجا الفبای انقلاب کنونی‌تان را آموختید؟ آیا روس‌ها نبودند که به شما شوراهای کارگران و سربازان را آموختند؟"^{۱۳} [ابراز احساسات] آن پیگمه‌هایی [کوتوله‌ها] که امروز، به عنوان سران- آنچه به دروغ حکومت سوسیالیستی آلمان می‌نامند- یکی از وظایف عمده‌شان می‌دانند، الحاق به امپریالیست‌های بریتانیایی را در حمله‌ی قتالی بر بلشویک‌ها یکی از وظایف عمده‌شان می‌دانند، و در عین حال رسماً قدرت خود را بر شوراهای کارگران و سربازان پایه می‌نهند، بدین صورت قبول می‌کنند که انقلاب روسیه نخستین شعارها را برای انقلاب جهانی

^{۱۳} - حکومت "سوسیالیستی" ابرت- شیدمان و شرکاء بر پایه‌ی شوراهای کارگران و سربازان قرار داشت که در آن نیروهای قدیمی (س. پ. د.) هنوز اکثریت بودند.

آفرید. ما بر اساس وضع موجود می‌توانیم با اطمینان پیش‌بینی کنیم در هر کشوری، پس از آلمان، انقلاب پرولتری بعدی بشکفتد، نخستین گام تشکیل شوراهای کارگران و سربازان خواهد بود. [زمزمه تصدیق]

[...] در آلمان، وقایع راه مشخص انقلاب‌های پیشین را دنبال کردند. خون مصدومین شاسی اشتراسه [خیابان] در ۶ دسامبر، خون ناویان ۲۴ دسامبر^{۱۴}، حقیقت را در دسترس توده‌های وسیع خلق قرار داد. [...] من نقل قولی از لسینگ، که همیشه علاقه‌ی سمپاتیک مرا برمی‌انگیزد، می‌آورم. او در یکی از آخرین نوشته‌هایش، به عنوان کتابدار و لفتیوتل، چنین نوشت:

"نمی‌دانم آیا فدا کردن شادی و زندگی برای حقیقت می‌تواند یک وظیفه باشد... ولی اینقدر می‌دانم، که وظیفه‌ی ماست، اگر ما علاقه به آموزش حقیقت داریم یا آن را تماماً بیاموزیم یا ابداً [آن را نیاموزیم]. آموختن حقیقت با روشنی و صراحت، نه به طور پنهانی، بدون کتمان، ملهم از قدرتش با کمال اعتماد... زیرا خطا هرچه خشن‌تر باشد راه رسیدن به حقیقت کوتاه‌تر و مستقیم‌تر است، حال آنکه یک خطای بسیار ملایم محتمل است

^{۱۴} - "قتل عام شاسی اشتراسه" در نتیجه‌ی کشتی برای کودتایی بود که کمیته‌ی اجرایی شوراهای کارگران و سربازان، که توسط ابرت-شیدمان کنترل می‌شد، بازداشت شدند. این کوشش برای کودتا ناکام ماند، و در پیکار علیه نیروهای دولتی، تعدادی از اسپار تاکیست‌ها و رهگذران کشته شدند. کارل لیبکنشت در سخنرانی اش در کنگره‌ی نخست حزب کمونیست آلمان دولت را به توطئه‌ی کودتا به عنوان مستمسکی برای حمله به اسپار تاکیست‌ها متهم کرد.

در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۸، هنگی از ملوانان وظیفه در برلین از اطاعت دستورات سرپیچی کردند و به عنوان گروگان رئیس نظامی (س. پ. د.) برلین، اوتو ولز، را گرفتند. ابرت فرمان داد تا گردان‌های ژنرال لکیس به ملوانان، که کارگران برلین از آن‌ها حمایت می‌کردند، حمله کنند. در این پیکار ۱۱ ملوان و ۵۶ سرباز دولتی کشته شد. این حادثه به عنوان نمونه‌ی دیگری از تحریکات رژیم "سوسیالیستی" ذکر شده که فقط به دنبال مستمسک‌هایی برای حمله به اسپار تاکیست‌ها می‌گشت.

به سهولت هرچه بیش تر متناسب تا ابد ما را از حقیقت دور نگهدارد، چنان که ما تمیز اینکه آن یک خطاست را مشکل می‌یابیم... کسی که می‌اندیشد حقایق را در پس نقاب و نقاشی شده برای بشریت نقل کند، احتمالاً جاکش حقیقت است، ولی هرگز عاشق حقیقت نیست."

رفقا! آقایان هاسه، دیتمان،^{۱۰} و غیره آرزو کردند در پس نقاب و اندوده به رنگ انقلاب بیاورند و سوسیالیزم را به کار برند. لذا آن‌ها نشان داده‌اند که جاکش‌های ضدانقلابند. امروز ما از این ابهامات آزادیم، و آنچه پیشنهاد شده بود در هیکل‌های وحشی و ستبر آقایان ابرت و شیدمان علنی شد. [...]

مطمناً، بیفکران تصویری متفاوت از تسلسل وقایع داشتند. آن‌ها تصور کردند فقط ضروریست سرنگونی حکومت کهنه، انتصاب یک حکومت سوسیالیستی در رأس امور، و سپس افتتاح سوسیالیزم با حکم یکبار دیگر، آن یک و هم بود. سوسیالیزم نه می‌خواهد و نه می‌تواند با حکم‌ها آفریده شود، و نه با هر حکومتی هر چند سوسیالیستی استقرار می‌یابد. سوسیالیزم باید به توسط توده‌ها، به توسط هر فرد پروتتر آفریده شود. هر جا که زنجیرهای سرمایه‌داری بافته شده، آنجا باید شکسته شود. فقط این است سوسیالیزم، و فقط اینگونه سوسیالیزم می‌تواند آفریده شود.

شکل خارجی مبارزه برای سوسیالیزم چیست؟ اعتصاب است. و برای این است که مرحله‌ی اقتصادی [پس از فاز سیاسی] باید به آستانه‌ی پرده‌ی دوم انقلاب بیاید. [...]

^{۱۰} - هاسه و دیتمان اعضای اس. پ. د. بودند که با حکومت "سوسیالیستی" ابرت-شیدمان و به امید به چپ بردن آن سازش کردند. این تلاش شکست خورد، و هر دو هاسه و دیتمان از حکومت در ۲۶ دسامبر ۱۹۱۸ استعفاء کردند. (دو روز قبل، این سخنرانی ایراد شد).

لذا رفقا، ابرت و شیدمان به نقطه ای می رسند که جنبش ضدانقلابی خودش را با آن می رساند. آن ها قادر نخواهند بود شعله های برخواستهی مبارزه‌ی طبقاتی اقتصادی را خاموش کنند، و نیز بهترین تلاششان هنوز بورژوازی را ارضاء نخواهد کرد. آن ها یا محو می شوند، و به جایشان از طرف ضدانقلاب به دور گرورن^{۱۶} یا شاید یک دیکتاتوری ناقابل میلیتاریست تحت هیدنبورگ جمع می شود، یا شاید آن ها باید در برابر قوای ضدانقلابی دیگر سر فرود آورند.

[....] کسی نمی تواند پیش بینی کند. برای کمک به فهم زمینه‌ای که ما بر اساس آن از موضع دیروزمان^{۱۷} دفاع می کردیم، به طور معترضه بگذارید، بگویم که اعتراض ما به تجدید تاکتیک هایمان تنها به یک شق واحد بود.

[...] شما همه خوانده‌اید که گردان های آلمان در ریگا هم اکنون دوش به دوش انگلیسی ها به ضد بلشویک های روس رژه می روند. رفقا، اسنادی در دستم است که ما را به مرور آنچه اکنون در ریگا می گذرد قادر می سازد. تمام آن از مرکز فرماندهی ارتش هشتم، که با آقای اوگوست وینینگ^{۱۸}، سوسیال دموکرات آلمانی و رهبر تریدیونیون، ساخت و پاخت می کند. به ما همیشه

^{۱۶} - گرورن، ویلهلم (۱۸۳۹-۱۸۶۷) ژنرال آلمانی. پس از لودندورف در پایان جنگ جهانی اول آمد، و به عنوان اعتراض به معاهده‌ی ورسای استعفاء کرد. وزیر دفاع در جمهوری وایمار (۱۹۳۲-۱۹۲۸)، وزیر داخله (۲-۱۹۳۱).

^{۱۷} - وقتی که روزا لوکزامبورگ از موضع "ما" صحبت می کند، منظورش کمیته‌ی مرکزی جامعه‌ی اسپار تاکوس است، که از لوکزامبورگ، لیبکنشت، لوی، تالهایمر، لانکه، دونکر، پیک، ابرلاین، یوگیشز، مایر، و کاته دونکر تشکیل می شد. کمیته‌ی مرکزی پیشنهاد کرد که حزب کمونیست جدید التأسیس در انتخابات مجلس ملی شرکت کند، و دلیل اش این بود که کارگران هنوز از نظر سیاسی بالغ نبوده و تجربه انتخاباتی روند آموزشی مهمی می باشد، حتی اگر مجلس ملی قلابی باشد. این پیشنهاد با رأی ۲۳- [۶۶] ۶۲ بخت.

^{۱۸} - وینینگ، اوگوست (۱۹۵۶-۱۸۷۸). مدیر اتحادیه‌ی آلمانی ساختمان سازان. ناسیونالیست شدید در طول جنگ، حامی سیاست انضمام طلبی بود که فکر می کرد به نفع طبقه‌ی کارگر آلمان است. پس از نوامبر ۱۹۱۸ کمیسر رایش در ایالات بالتیک شد. ارتشی برای جنگ به ضدانقلاب روسیه پدید آورد. پس کودتای کاپ ۱۹۲۰ یک راستی شد.

گفته‌اند که ابرت و شیدمان بدبخت محکومین آنتانت^{۱۹} [کشورهای محور] هستند. ولی از خود آغاز انقلاب هفته‌هاست، که تاکتیک "فور وارتس" چنین بوده که القاء کند سرکوب انقلاب روس خواست جدی آنتانت است. [...]

در رابطه با این نکته، در پایان گزارشم برایتان قطعنامه ای [...] می‌خوانم. [...]

کوشیدم به شما نشان دهم که انقلاب ۹ نوامبر، بالاتر از هر چیز، یک انقلاب سیاسی بود. حال آنکه ضروری است که گذشته از آن و به طور عمده یک انقلاب اقتصادی باشد. ولی فراتر، جنبش انقلابی محدود به شهرها بود، و تا کنون نواحی روستایی عملاً دست نخورده مانده اند. [...] بهترین ایده‌ی نظام اقتصادی سوسیالیستی الغای تضاد و اختلاف بین شهر و روستاست. [...]

نخستین کار دشمنان ما آنگاه که شعله‌های اعتصابات سوسیالیستی آغاز به سوزاندن پاشنه‌هایشان بکند، بسیج دهقانان، طرفداران متعصب مالکیت خصوصی، خواهد بود. تنها یک راه مانده که به ضد این قدرت مخاطره‌آمیز ضدانقلاب باز است. ما باید مبارزه‌ی طبقاتی را به نواحی روستایی بکشانیم؛ ما باید پرولتاریای بی‌زمین و دهقانان فقیرتر را به ضد دهقانان دارا تر بسیج کنیم. [ابراز احساسات بلند]

[....] توده باید بیاموزد چگونه قدرت را با کاربرد قدرت به کار برد. راه دیگری برای آموختن به آن‌ها وجود ندارد. خوشبختانه روزهایی که تکلیف شده بود پرولتاریا را به طور سوسیالیستی "بیاموزید" سپری شده است. مارکسیست‌های مکتب کائوتسکی هنوز به وجود آن روزهای محو شده باور دارند. معنی آموزش توده‌های پرولتاری به طور سوسیالیستی به آن‌ها، خطابه و جزوه دادن و اعلامیه پخش کردن بود، نه! مکتب پرولتاریای سوسیالیستی

^{۱۹} - محور - آنتانت از نظر تاریخی، اتحاد کشورهای سرمایه‌داری به ضد بلشویک‌ها می‌باشد.

به هیچیک از این‌ها احتیاج ندارد. کارگران در مکتب عمل می‌آموزند. [”احسنت! احسنت!“] این است شعار ما: پیش از هر چیز عمل. و عمل باید آن باشد که شوراها، کارگران و سربازان رسالتشان را تحقق ببخشند و بیاموزند که تنها قدرت علنی تمام کشور بشوند. [...]

روزا لوکزامبورگ

ترجمه: انتشارات سیاهکل، سازمان چریک‌های فدائی خلق، فروردین ۱۳۵۸.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharzarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴